

راز قتل پروانه

راز گشایی از پرونده قتل زن جوانی که قربانی سرقت مواد مخدر از دو قاچاقچی شده بود
خاطره یکی از افسران بازنشسته پلیس آگاهی تهران است

پاتوق ناصر می‌کشاند. بعد از این که فهمیدیم دوست دختر ناصر است، با او معامله‌ای کردیم. به پروانه گفتم: ناصر را در چنگ ما بینداز ما هم به خاطر همکاری با پلیس، در مجازات تخفیف می‌گیریم. او قبول کرد و با ناصر تماس گرفت که امشب دختری جدید به پاتوق می‌آورد. ناصر با ذوق قبول کرد و شب موقعی که همراه دوستش اکبر برای خوشگذرانی به پاتوق آمدند، دستگیر شدند. در بازرسی از خودروی ناصر ۷۵۰ گرم هروئین کشف شد. ناصر گراز به دلیل سوابق متعدد مواد مخدر با همان مواد کشف شده اعدام شد و اکبر دوستش هم ۱۰ سال حبس گرفت. این ماجرای پرونده‌ای بود که با دستگیری پروانه شروع و به اعدام ناصر گراز و قتل پروانه منجر شده بود.

باید بررسی می‌شد ارتباطی بین پرونده مواد و قتل پروانه وجود دارد یا نه. اطلاع از سرنوشت اکبر می‌توانست به حل این معما کمک کند. وضعیت حبس اکبر از سازمان زندان‌ها استعلام و مشخص شد او یک ماه قبل و پیش از اتمام موعد قانونی حبس، آزاد شده است. اکبر از طریق محل سکونتش به اداره آگاهی احضار شد و مورد تحقیق قرار گرفت. او جوانی تقریباً ۳۵ ساله با چهره‌ای در هم شکسته بود که حداقل ۱۰ سال پیرتر از سنش به نظر می‌رسید.

از وی در مورد سرنوشت پروانه سوال کردم که اظهار بی‌اطلاعی کرد. پرسیدم: قصد انتقام از پروانه را نداشتی؟ گفت: ای بابا، هفت سال زندان شیرهام را کشید. اوایل چرا ولی الان توان و رمقش را ندارم و این که نمی‌دانم پروانه کجاست.

وقتی ماجرای قتل پروانه را به او گفتم، اول باور نمی‌کردم. بعد از این که فهمیدیم دوست دختر ناصر است، با او معامله‌ای کردیم. به پروانه گفتم: ناصر را در چنگ ما بینداز ما هم به خاطر همکاری با پلیس، در مجازات تخفیف می‌گیریم. او قبول کرد و با ناصر تماس گرفت که امشب دختری جدید به پاتوق می‌آورد. ناصر با ذوق قبول کرد و شب موقعی که همراه دوستش اکبر برای خوشگذرانی به پاتوق آمدند، دستگیر شدند. در بازرسی از خودروی ناصر ۷۵۰ گرم هروئین کشف شد. ناصر گراز به دلیل سوابق متعدد مواد مخدر با همان مواد کشف شده اعدام شد و اکبر دوستش هم ۱۰ سال حبس گرفت. این ماجرای پرونده‌ای بود که با دستگیری پروانه شروع و به اعدام ناصر گراز و قتل پروانه منجر شده بود.

زوم

این دختر هفت سال پیش توسط بچه‌های گشت مواد مخدر با پنج گرم هروئین دستگیر شد. اهل شمال بود و یکی دو سال قبل از خانه پدری‌اش فرار کرده و به تهران آمده و با ناصر معروف به ناصر گراز، توزیع‌کننده مواد، آشنا شده بود

پیش از ظهر یک روز گرم تابستانی ساکنان یکی از مناطق شرقی تهران با پیکری بی‌جان زنی جوان روبه‌رو شدند که در میان فضای سبزها شده بود. اهالی موضوع را به پلیس اطلاع دادند. ماموران کلانتری بالای سر جنازه حاضر شده بودند و اقدامات لازم از قبیل اطلاع به بازپرس ویژه قتل، اکیپ بررسی صحنه جرم، کارآگاهان آگاهی و پزشکی قانونی را انجام دادند.

موضوع از طریق مرکز پیام پلیس به اطلاع اداره قتل آگاهی رسید که با دستور رئیس اداره، همراه یکی از همکاران برای بررسی موضوع به محل قتل اعزام شدیم. جنازه متعلق به زنی حدوداً ۳۰ ساله بود. آثار جراحات با جسم نوک تیز روی بدنش دیده می‌شد. به دلیل این که در اطراف جسد رد خون نبود، مطمئن شدیم او را در محل دیگری کشته و جسدش را به آنجا انتقال داده‌اند. مقتول مدارک هویتی همراه نداشت و تنها سرنخ ماتنوی یک پروانه روی دست راستش بود. پس از انگشت‌نگاری جسد با دستور بازپرس به پزشکی قانونی منتقل شد. دو روز بعد جواب انگشت‌نگاری آمد و مشخص شد، مقتول به نام پروانه ۳۰ ساله اهل یکی از شهرهای شمالی بوده و دو سابقه کیفری در رابطه با حمل و نگهداری مواد مخدر در زندان‌های تهران دارد.

برای این که بتوانم سرنخی از پرونده پیدا کنم، به پلیس مبارزه با مواد مخدر رفتم و با افسری که آخرین بار از پروانه تحقیق کرده بود، صحبت کردم. او گفت: پروانه دوست دختر مردی به نام ناصر بود. همکارم درباره پرونده پروانه گفت: این دختر هفت سال پیش توسط بچه‌های گشت مواد مخدر با پنج گرم هروئین دستگیر شد. اهل شمال بود و یکی دو سال قبل از خانه پدری‌اش فرار کرده و به تهران آمده بود. در تهران با ناصر معروف به ناصر گراز، توزیع‌کننده مواد، آشنا شده بود. گراز برایش خانه‌ای مجردی حوالی پونک تهیه کرده بود

که یکی از پاتوق‌های عیاشی و نگهداری موادش محسوب می‌شد. پروانه زنی زیبا بود که به هروئین معتاد شده بود و گاهی دخترهای هم‌سن و سال خودش را به

روایت

تشریح

۳ | ویژه‌نامه حوادث | روزنامه جام‌جم
چهارشنبه ۳ خرداد ۱۴۰۲ | شماره ۱۰۱۶

تله‌الکس

اولین روز هفته در حوزه حوادث با اعدام سرکرده باند قاچاق دختران ایرانی به دبلی و مانزی شروع شد. شهروز سخنور معروف به «الکس» نام مرد اعدامی است که سال‌ها کابوس دختران و زنان ایرانی قاچاق شده به خارج از کشور بود. این هفته پای صحبت یکی از قربانیان باند نشستیم که با دستگیری اعضای این باند توانسته بود به کشور بازگردد.

«الکس»



«همه چیز از یک پیام در اینستاگرام آغاز شد. مردی خوشتیپ به من دایرکت زد و ادعا کرد با قیافه و هیکی که دارم می‌توانم مدلینگ شوم و به درآمد خوبی برسم. ابتدا فکر کردم قصد دارد من را سرکار بگذارد به همین خاطر، جدی نگرفتم اما دست بردار نبود. عکس و فیلم‌هایی از زندگی لاکچری دختران و زنانی برایم می‌فرستاد که با او کار می‌کردند. آن قدر گفت که بالاخره قبول کردم با او همکاری کنم. اینجاست موضوع زیاد جدی نبود تا این که بلیت مالزی و ویزای تحصیلی برایم گرفت و من هم به امید زندگی لاکچری چمدانم را بستم. وقتی به آنجا رسیدم ماجرا با چند عکس که قرار بود فقط در سایت‌های خارجی منتشر شود شروع شد اما بعد فهمیدم عکس‌ها در ایران هم منتشر شده و آبرویم رفته است. دوستانم زنگ می‌زدند و درباره عکس‌ها می‌پرسیدند. من هم فقط بلاکشان می‌کردم و جوابی نداشت. قرار بود صورتم مشخص نباشد اما آنها به قولشان عمل نکردند. هرچی پیام می‌دادم که چرا این کار را کردید فایده‌ای نداشت. گذرنامه‌ام دست آنها بود و راه برگشت به ایران را نداشت. بعد از ۲۰ هدف اصلی اعضای باند مشخص شد. مدلینگ و مشهور شدن دروغ بزرگی بود و ما وارد یک باند فساد شده بودیم و عکس و فیلم‌ها برای جذب مشتری بود. آنها ما را در اختیار مردان قرار می‌دادند و ۲۰۰ هزار تومان به ما می‌دادند و پول زیادی به جیب می‌زدند. اگر مشتری‌ها با ما بد رفتاری می‌کردند و کتک‌مان می‌زدند و اعتراض می‌کردیم، می‌گفتند حق اعتراض ندارید.

آنها طوری برنامه‌ریزی کرده بودند که ما راه برگشتی به ایران نداشته باشیم و پل‌های پشت سر خود را خراب کرده بودیم. بعد از اطلاع پلیس و دستگاه قضایی ایران از فعالیت این شبکه و دستگیری سرکرده‌های آن در داخل و خارج از کشور، ما به کشور بازگشتیم. این که در خارج از کشور می‌توانید مدلینگ و پولدار شوید، سرابی بیش نیست.

نکرد ولی بعد که عکس جنازه را دید، لبخند رضایتی برایش آمد.

گفت: جناب سروان چوب خدا صدا ندارد. این دختر سر رفیق‌م را فرستاد بالای دار و من را هفت سال پشت میله انداخت.

مدرکی علیه او نبود و آزادش کردیم. از او خواستم اگر اطلاعاتی در مورد پروانه به دست آورد، خبرمان کند. قول همکاری داد و رفت. پرونده به بن‌بست خورده بود و باید تحقیقات را در مسیر دیگری دنبال می‌کردیم.

بهترین جابرای تحقیق، پاتوق‌های احتمالی خرید مواد مصرفی پروانه بود. دوباره باید سراغ همکارانم در پلیس مبارزه با مواد مخدر می‌رفتم. با همراهی یک نفر از ماموران اطلاعات مواد مخدر، راهی پاتوق‌های فروش مواد حوالی شرق تهران شدیم. معتادان به عکس خیره می‌شدند و می‌گفتند: قیافه‌ش خیلی آشناست ولی نمی‌دونم کجا دیدمش و شروع می‌کردند به گرفتن اطلاعات پرت و پلاز ما، شیشه و مواد توهم‌زا روی مغزشان گذاشته بود. یکی از اهالی آن محل با دیدن عکس پروانه، نگاهی به چهره ناآشنای من کرد و نگاهی به مامور مواد مخدر و با نگاهی می‌خواست تایید بگیرد که اطلاعاتش را در حضور من بازگو کند یا نه!

همکار مبارزه با مواد مخدر گفت: «اشکالی ندارد، بگو از بچه‌های خودمان است.» او بدون این که بداند چه اطلاعات گران‌قیمتی را بازگو می‌کند، گفت: «این پروانه است. مدتی برای فرشاد جنس جابه‌جا می‌کرد. اما یک بار حدود نیم‌کیلو جنس فرشاد را بالا کشید و بعد غیبش زد.

پرسیدم فرشاد رو کجا میشه پیدا کرد؟ گفت: فرشاد خودش آفتابی نمی‌شود. آدم دارد و آنها برایش جنس می‌فروشتند. ولی اگر بخواهید آمارش را درمی‌آورم.

پرسیدم: پروانه چند وقت بود با فرشاد کار می‌کرد؟ گفت: یک سالی می‌شد.

به آن مرد تاکید کردیم در این باره با کسی حرف نزنند و در صورت اطلاع از مخفیگاه فرشاد، سریع به من خبر دهند.

ادامه دارد...